

## ماهیت حکومت نبوی

فیروز اصلانی / دانشیار حقوق عمومی دانشگاه تهران

ذبیح‌الله مرادی / دانشجوی دکتری حقوق عمومی

دریافت: ۱۳۹۷/۱۰/۱۱ - پذیرش: ۱۳۹۸/۲/۱۹

faslani@kayhannews.ir

### چکیده

بیشتر اندیشمندان اسلامی، اعم از شیعه و سنی، به رغم اختلاف نظر در برخی از جزئیات، در ضرورت تشکیل حکومت در اسلام تردید ندارند، و هر دو گروه معتقدند که دین اسلام، از سیاست تفکیک پذیر نیست و از نظر آنان، سیره نبوی نشان می‌دهد که اجرای احکام شریعت اسلام جز با تشکیل حکومت امکان پذیر نیست. با این همه، برخی از روشن فکران مسلمان با تأثیرپذیری از شعار «جدایی دین از سیاست»، زعامت پیامبر را معنوی دانسته و با استناد به برخی آیات و روایات، قایل به تفکیک حوزه رسالت و حکومت شده‌اند.

این مقاله با روش «توصیفی-تحلیلی» و با هدف کشف رابطه دین با سیاست در حکومت نبوی، به سرانجام رسیده و درصدد پاسخ‌گویی به این پرسش مهم است که آیا زعامت و ولایت پیامبر بر مردم ریشه در تعالیم دینی بوده یا ریشه مدنی و عرفی داشته و مردم با انتخاب خود، حکومت بر خویش را به پیامبر واگذار کرده‌اند. یافته‌های تحقیق حاکی از آن است که براساس آموزه‌های قرآنی و سیره نبوی، حکومت و سیاست جزو تعالیم پیامبر بوده و جهان شمولی بودن دین اسلام، وجود احکام خاص و ملازمات خطابات عمومی دین، همه خواهان حکومت دینی هستند. بنابراین، ماهیت حکومت نبوی دینی است و سیاست جزء لاینفک آن به حساب می‌آید.

**کلیدواژه‌ها:** حکومت نبوی، دولت مدنی، دین، سیاست، حکومت انتصابی.

همه متفکران مسلمان در گذشته و بیشتر آنان در روزگار معاصر، بر این باور بوده‌اند که پیامبر خدا ﷺ در عصر رسالت خویش، اقدام به تأسیس حکومت اسلامی کرده و ماهیت و سرشت حکومت ایشان ناشی از وحی الهی است. دلیل‌های قرآنی و روایی و تاریخی این نظریه چنان فراوان است که حتی پژوهشگران غیر مسلمان، بویژه شرق‌شناسان، به این دیدگاه تصریح کرده‌اند.

این نظریه هرچند در طول تاریخ، از سوی عالمان و متفکران مذاهب اسلامی پذیرفته شده، ولی در قرون اخیر، شماری از روشنفکران مسلمان از زعامت سیاسی پیامبر اکرم ﷺ تحلیل‌ها و دیدگاه‌های دیگری ارائه کرده‌اند که نتیجه آن تفکیک رسالت از حکومت است. تحقیق حاضر می‌کوشد با تبیین جایگاه ماهیت حکومت نبوی، به اشکالات و ابهامات موجود پاسخ دهد و در عین حال، جایگاه ماهیت حکومت نبوی را به خوبی مشخص کند. از این رو، شناخت ماهیت و سرشت حکومت نبوی نیز از چند جهت اهمیت و ضرور دارد:

معرفی و دست‌یابی به الگوی کامل در گستره اندیشه و عمل از ضرورت‌های اولیه این‌گونه مباحث است. پیامبر اکرم ﷺ بنیان‌گذار حکومت دینی و راه‌گشای گره‌ها و معضلات حکومتی و پاسخ‌گوی چالش‌های سیاسی نیز هست، زیرا در سخن و سیره ایشان، اخلاق با سیاست، حکمت با مصلحت، و شیوه حکومت‌داری با راه‌کارهای عقلانی درهم آمیخته است.

پژوهش‌هایی از این دست می‌تواند پاسخی به پرسش‌ها و شبهه‌هایی باشد که به‌وسیله مخالفان حکومت دینی، در داخل و خارج کشور طرح می‌شود؛ زیرا شماری از روشن‌فکران مسلمان تأسیس حکومت از سوی پیامبر اکرم ﷺ را انکار کرده، بر تفکیک قلمرو کارهای دنیایی از کارهای آخرتی تأکید نموده‌اند. بنابراین، تبیین اندیشه‌های سیاسی و عملکرد پیامبر و نیز تبیین تمایز حکومت نبوی از حکومت‌های سکولار و پاسخ‌گویی به شبهه‌ها، یکی دیگر از ضرورت‌های تحقیق در این‌گونه مباحث است.

شایسته است پیش از آنکه ماهیت حکومت نبوی را مورد بحث و نظر قرار دهیم، رابطه دین و سیاست و نگاه‌ها و نظریات را در این زمینه بررسی کنیم؛ زیرا طرح بحث تلفیق دین و سیاست و یا عدم رابطه بین این دو نقشی اساسی در تعیین ماهیت حکومت نبوی خواهد داشت. بدین روی، نظرات اندیشمندان موافق و مخالف تلفیق دین و سیاست را در دو نظریه بررسی کرده، در پایان، به تحلیل هر کدام خواهیم پرداخت و سرانجام، ماهیت حکومت نبوی را از درون نظرات مطرح شده بازخوانی خواهیم کرد.

## رویکرد جدایی دین از سیاست

برخی از متفکران اسلامی ساحت دین را به طور کلی، در حوزهٔ مناسبات فردی انسان و خدا می‌دانند و دین را نسبت به عرصهٔ اجتماعی زندگی انسان، بی‌توجه معرفی می‌کنند. بدین روی، معتقدند: رسالت و سیاست دو مقولهٔ جدا از هم هستند که هریک ناظر به یک ساحت جداگانه است و هیچ تلازمی بین این دو قابل تصور نیست. برای نمونه، *ابوالحسن عامری*، فیلسوف قرن چهارم هجری، معتقد است که جایگاه رسالت و پادشاهی دو چیز متفاوت هستند. وی با تمسک به برخی از آیات قرآن کریم می‌نویسد: «ریاست مرکب از دو اصل اساسی و ضروری است که یکی در نبوت راستین، و دیگری در حکومت و پادشاهی حقیقی است. در علم و حکمت، هیچ ریاستی برتر از ریاست پیامبر، و در اقتدار و هیبت، هیچ ریاستی برتر از پادشاه نیست، و هیچ یک از این دو جز به موهبت آسمانی برای کسی حاصل نمی‌گردد» (عامری، ۱۳۶۷، ص ۲۵۴).

پیرو این نظریه، الصادق البلعید، قرآن‌شناس و اندیشمند تونسی، معتقد است که آموزه‌های قرآن کریم عاری از مجادلات سیاسی و اجتماعی و به‌طور کلی، فاقد مباحث سیاسی است. ایشان می‌نویسد: قرآن کریم به‌طور کلی، فاقد تصاویر مهم سیاسی است. کلمهٔ سیاست و مشتقات آن در قرآن، حتی برای یک بار هم نیامده است. کلمات دولت، حکومت، سلطه و خلافت نیز در آن به‌چشم نمی‌خورد. گرچه مشتقات این کلمات نظیر حکم، سلطان و خلیفه در قرآن آمده، اما مفاهیم آنها نیز فاقد بعد سیاسی است. این امر دلالت دارد که قرآن ذاتاً به مجادلات سیاسی و اجتماعی نپرداخته است (البلعید، ۱۹۹۸، ص ۲۳۳).

اما مهم‌ترین اظهار نظرها در باب جدایی دین از سیاست در اسلام، به دوران معاصر مربوط می‌گردد. برای نخستین بار علی عبدالرازق، نویسندهٔ مصری، پس از فرو پاشی خلافت عثمانی نظراتی را در بارهٔ نسبت دین و سیاست مطرح کرد. ایشان با نگارش اثر مشهور خود، تحت عنوان *الاسلام و اصول الحکم*، به بررسی این نسبت در سیره نبوی ﷺ و به‌طور کلی، در حوزهٔ دین اسلام پرداخت. هدف اصلی این اندیشمند مصری نقد و ردّ نظریهٔ خلافت و ابتدای آن بر الگوی حکومت اسلامی است.

در حقیقت، او با تألیف کتاب مذکور، ضمن ردّ کتاب محمد رشید رضا در باب خلافت، الخلافه او الامامه العظمی، به طور کلی، منکر نسبت دین و سیاست شد و راهبردهای قرآنی را اصولاً غیر سیاسی اعلام کرد و حکومت نبوی را نیز به‌نوعی انکار نمود. پرسش اساسی *عبدالرازق* این است که آیا پیامبر اکرم ﷺ همان‌گونه که پیام‌آور توحید و یگانه‌پرستی بوده، آیا در همان زمان، رئیس دولت و حاکم یک نظام سیاسی بوده است یا نه؟ (عبدالرازق، ۱۳۸۲، ص ۱۲۳).

وی معتقد است که تأسیس دولت نبوی اقدامی متفاوت از دعوت اسلامی و خارج از مرزهای رسالت است. او مستنداتی را که برای اثبات وجود نصب امام و خلیفه استفاده شده است ناکافی و غیر قابل اعتماد می‌داند.

همچنین روایات و آیات استفاده شده در تأیید رابطهٔ رسالت نبی اکرم و حکومت را از حیث دلالت و سند، مبهم و مخدوش دانسته و آنها را ضعیف شمرده است (همان، ص ۱۳۸).

وی مدعی است که پیامبر اکرم ﷺ صرفاً مبلغ و پیام‌آور پیک وحی به بشر بوده، و باید بپذیریم که حضرت محمد ﷺ فقط رسول بوده و احکام دین را ابلاغ کرده و هیچ تمایلی به کسب قدرت و ریاست نداشته است. ایشان برای تأسیس دولت و پادشاهی - به معنایی که از این کلمه و مترادفات آن فهمیده می‌شود - قیام نکرده است. بر مبنای این نظریه، حضرت محمد ﷺ جز رسولی همانند برادران رسولش، که مقدم بر او بوده‌اند، نبوده است. به تعبیر ایشان، پیامبر اکرم ﷺ نه شاه بود، و نه مؤسس دولت (همان، ص ۱۳۸).

در حقیقت، اقتدار و قدرت سیاسی پیامبر ﷺ در جامعهٔ اسلامی به سبب منشأ معنوی است، که متفاوت از اقتدار ملوک و سلاطین است؛ زیرا اقتدار ملوک و پادشاهان ریشه در امر دنیایی و مادی دارد که نباید بین این دو اقتدار معنوی و مادی خلط کرد (همان، ص ۱۲۸).

وی با کشیدن حصار بین پیامبری و پادشاهی، معتقد است که هیچ پیوندی بین این دو تصور نمی‌شود، و برای تأیید این نظریه، به رفتار و گفتار حضرت مسیح ﷺ استناد می‌جوید و می‌نویسد:

عیسی بن مریم از طرف خداوند فرستاده شد تا به مسیحیت دعوت کند، و رهبر مسیحیان باشد. با این وجود، به اطاعت کردن از قیصر و ایمان آوردن به اقتدارش دعوت نمی‌کرد. او به طرفدارانش این سخن نافذ را بیان کرد که «کار قیصر را به قیصر واگذار و کار خدا را به خدا» (همان، ص ۱۲۲).

از دیگر اندیشمندان معاصر، که پیوند دین و سیاست را به‌طور عموم و رسالت نبی ﷺ را به‌طور خاص، عاری از جنبهٔ سیاسی و حکمی می‌دانند، مهندس بازرگان، سروش، مهدی حائری و محمد شبستری است که هر کدام به عللی ساحت قدسی رسالت و نبوت را از مسائل سیاسی جدا دانسته و برای رد پیوند میان نبوت و حکومت تلاش کرده‌اند. مهدی حائری در رساله‌ای با عنوان «حکمت و حکومت»، به طرحی نوعی نظریهٔ سکولاریسم اسلامی پرداخته و با بررسی تاریخ انبیا، مدعی است که هدف پیامبران و سفیران الهی اعمال قدرت از مسیر حکومت نبوده، بلکه تا آنجا که از قرآن کریم فهمیده می‌شود اکثر قریب به اتفاق انبیا دخالت و مسئولیتی در امر حکومت نداشته‌اند و حکومت رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین ﷺ ناشی از بیعت مردم و ضرورت‌های جامعه بوده که در مقطع خاص زمانی بر آنان عرضه شده است، بدون اینکه این حاکمیت جنبه الهی داشته باشد. ایشان معتقد است که:

اینکه حضرت محمد ﷺ علاوه بر مقام والای پیامبری، عهده‌دار امور سیاسی و کشورداری نیز بوده‌اند و حضرت علی ﷺ از طریق بیعت و انتخاب مردم به مقام سیاسی خلافت و امور کشورداری نایل گردیدند، این مقامات سیاسی به همان دلیل، از سوی مردم وارد بر مقام پیشین الهی آنها شده و به مناسبت ضرورت‌هایی این مقام به آنها عرضه گردیده و نمی‌تواند جزئی از وحی الهی محسوب باشند (حائری یزدی، ۱۹۹۵، ص ۱۴۳).

ایشان انتخاب زمامداران سیاسی در حکومت نبوی و علوی را در انجام احکام و قوانین اسلامی، تنها به ابتکار و از سوی خود مردم به صورت بیعت دانسته، حوزه وحی و پیامبری را خالی از مفاهیم حکمرانی می‌داند؛ زیرا خداوند این عمل شایسته و پسندیده مردم، یعنی بیعت و گزینش مردمی را تأیید کرده است. خداوند می‌فرماید: «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ» (فتح: ۱۸).

وی با استناد به آیات دیگر قرآن کریم (غاشیه: ۲۲)، معتقد است که رهبری سیاسی پیامبر بخشی از مأموریت و رسالت پیامبر(ص) شمرده نمی‌شود، و این خود مهم‌ترین نشانه است بر اینکه نه تنها حکومت و آیین کشورداری از حوزه رسالت و پیامبری خارج است، بلکه مقام زمامداری و رهبری سیاسی پیامبر، تا آنجا که مربوط به اجرائیات و دستورات عملی و انتظامی روزمره مردم بوده، از طریق انتخاب و مباحث مردم به وجود آمده و در زمره وحی الهی به حساب نیامده است (حائری یزدی، ۱۹۹۵، ص ۱۴۲).

مهدی بازرگان روشن فکر دیگری است که هدف و بعثت انبیای الهی را تأمین آخرت بشر دانسته، سیاست و حکومت را از شئون پیامبران نمی‌داند. وی هدف پیامبران را در دو ساحت، یعنی ایجاد انقلاب عظیم و فراگیر علیه خودمحوری و «آباد کردن دنیای جاودان»، یعنی آخرت می‌داند (بازرگان، ۱۳۷۷، ص ۴۸-۴۹).

عبدالکریم سروش نیز اداره حکومت و امور دنیایی را بر بنیاد عقل بشر دانسته، دخالت انبیا و وحی در عرصه سیاست را مغایر با اهداف کار انبیا می‌داند (سروش، ۱۳۷۶، ص ۲۵۳).

**بررسی و نقد رویکرد جدایی دین از سیاست**  
 ماه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 علی عبدالرزاق و مهندس مهدی بازرگان در اثبات مدعای خود، به ادله متعددی از قرآن کریم، احادیث نبوی و سیره معصومان علیهم‌السلام تمسک جسته‌اند که به مهم‌ترین آنها اشاره می‌کنیم:

### ۱- نفی شأن حکمرانی برای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

چنانکه یاد آوری شد، عبدالرزاق شأن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را محصور در ابلاغ دین و تبیین احکام دینی می‌داند و جایگاه رسالت را خالی از مباحث حکومتی و سیاسی دانسته، برخی از آیات قرآن کریم را نیز ناظر بر مدعای خود می‌داند. وی می‌نویسد:

ظواهر قرآن مجید این نظریه را تأیید می‌کند که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در پادشاهی نداشته است و آیات بر این امر متمرکز است که عمل معنوی پیامبر از حدود ابلاغ پیام - که فاقد تمامی معانی اقتدار دنیوی است - تجاوز نمی‌کند (عبدالرزاق، ۱۳۸۲، ص ۱۴۵).

وی با توجه به آیه مبارکه «أَسْتَعْلِيهِمْ بِمُصِطَرِّ» (غاشیه: ۲۲) معتقد است: نبی اکرم ﷺ هیچ حقی به جز پیامبری بر امتش ندارد. واگر پیامبر مَلِک هم بود، حق مَلِک را بر امتش داشت. قدرت دنیوی مَلِک فضل و اثری دارد که متفاوت از فضل و اثر پیامبری است (همان، ص ۱۴۷).

ایشان برای تقویت نظریه خود، به آیات دیگری نیز تمسک جسته که مهم‌ترین آنها آیاتی است که شأن پیامبر را در انذار و بشارت معرفی کرده و هرگونه شأن و کالت و حکومتی را از ایشان سلب می‌کند (مائده: ۹۹، نساء: ۸۰، یونس: ۹۹، اسراء: ۵۴، فرقان: ۴۳). وی آیات فوق را شاهد بر این امر می‌داند که پیامبر برای ایمان و اسلام آوردن جامعه، توده‌های مردم را مجبور به پذیرش اسلام نکرده‌اند، و این نشان می‌دهد که پیامبر پادشاه و حکمران نیست تا حاکمیت خود را با اجبار بر مردم تحمیل کند (عبدالرازق، ۱۳۸۲، ص ۱۴۶).

علی عبدالرازق برای اثبات نظریه خویش، افزون بر آیات شریفه قرآن کریم، به حدیث نبوی تمسک جسته است که مردی نزد پیامبر آمد و حاجتش را مطرح کرد. ایشان در بیان نیازش، سخت دچار هراس و لغزش شد. رسول خدا با دیدن آن وضعیت، خطاب به آن شخص فرمودند: «آرام بگیر؛ زیرا من نه مَلِکم و نه جَبَّار. من فقط فرزندی زنی قریشی‌ام که خوراکش گوشت خشک نمک زده بود (طبرسی، بی‌تا، ص ۴۹).

در روایتی دیگری آمده است که پیامبر وقتی از طرف اسرافیل به انتخاب بین «پیامبر - شاه» یا «پیامبر - بنده» دعوت شد، به سوی جبرئیل برگشت تا نظر او را بپرسد. جبرئیل به نشانه تواضع به زمین نگرست، سپس حضرت محمد ﷺ گفت: من پیامبر - بنده‌ام (عبدالرازق، ۱۳۸۲، ص ۱۵۱).

بدین روی، ایشان تأسیس حکومت را امری دنیوی دانسته و معتقد است که خداوند آن را به عقل بشر سپرده و مردم را آزاد گذاشته است که آن را بر اساس بینش‌ها، شناخت‌ها، مصالح و امیالشان تدبیر کنند، بدون اینکه نیاز به تعیین آن توسط انبیا باشد (همان، ص ۱۵۳).

## نقد و بررسی

اولاً، آیاتی را که علی عبدالرازق و مهندس بازرگان مبنی بر حصر مقام رسالت نبی اکرم ﷺ در انذار و تبشیر مطرح کرده، دارای قراین داخلی و خارجی است که بدون توجه به این قراین نمی‌توان مطلب را به طور کامل و تمام درک کرد. ثانیاً، حصر مذکور در آیات مبارکه اضافی و نسبی است، نه حقیقی (قاضی زاده، ۱۳۸۴، ص ۱۳۵).

افزون بر اشکال مزبور، آیات محل استدلال درصدد رفع این توهم است که رسول اکرم ﷺ فقط قدرت هدایت و بهشت بردن مردم را دارد، در حالی که آیات شریفه بر این نکته دلالت دارد که هدایت فقط به دست خداوند است و پیامبر اکرم ﷺ صرفاً وظیفه رساندن ابلاغ و وحی را دارد. علامه طباطبائی در تفسیر آیات ۷۹ و ۸۰ سوره مبارکه نساء، به این حقیقت چنین اشاره می‌کند: مراد از «ارسلناک للناس رسولاً» آن است که هیچ وظیفه و شأنی برای

پیامبر در نزد خدا نیست، مگر آنکه تو پیامبری و وظایف ابلاغ است. شأن تو هدایت است، نه شأن دیگری؛ تو مالک امر دیگری نیستی، تا در شئون آنان اثر گذاری یا مردم را به سوی بدی‌ها و پستی‌ها بکشانی و از خوبی و نیکی‌ها منع کنی» (طباطبائی، ۱۳۹۴، ص ۵).

از سوی دیگر، دسته‌ای از آیات محل استدلال ایشان در مقام پاسخ‌گویی به اشتیاق و علاقه فراوان پیامبر اکرم ﷺ نسبت به ایمان آوردن همه مردم بوده و دسته‌ای از آیات شریفه قرآن کریم نیز اصولاً ناظر به دخالت دین در حکومت یا حصر وظیفه در رسالت نیست (قاضی زاده، ۱۳۸۴، ص ۱۳۸).

برخی آیات دیگر به نفی وکالت پیامبر اشاره دارد، در حالی که وکالت در جایی صدق می‌کند که شخص از جانب کسی و به نیابت از او کاری انجام دهد. و معلوم است که نبی خدا ﷺ نه می‌تواند به جای مردم ایمان بیاورد و نه آنکه به جایشان عمل صالح انجام داده و در برابر کارهای ناشایست دیگران در روز قیامت پاسخگو باشد. اما هیچ یک از این مفاهیم با این نکته که پیامبر اکرم ﷺ رهبری امت اسلامی و سرپرستی حکومت را به عهده دارد، منافاتی ندارد (همان، ص ۱۳۹).

توجه به این نکته ضروری به نظر می‌رسد که هر شخص منصفی که برای کشف واقعیت نگاهی عمیق به آیات قرآن کریم بیندازد، این حقیقت را می‌یابد که در کنار آیاتی که بر مقام رسالت تأکید دارد، آیات دیگری نیز وجود دارد که جایگاه قضاوت، حکومت و سرپرستی پیامبر اکرم ﷺ نسبت به جامعه اسلامی را می‌رساند (همان، ج ۶، ص ۱۴).

از سوی دیگر، فرمایشهای نبی اکرم ﷺ و دیگر معصومان علیهم‌السلام نگاه انحصاری و وظایف در بیان احکام را به چالش می‌کشاند؛ زیرا روایات بی‌شماری داریم که بر شأن قضاوت و زمام‌داری حضرت رسول ﷺ دلالت تام و کمال دارد. از این روایات، می‌توان به روایت فضیل بن یسار، از اصحاب امام صادق علیه‌السلام اشاره کرد که حضرت فرمودند: «خداوند به پیامبر خود ادب آموخت و بسیار نیکو ادب آموخت. هنگامی که این خصلت به کمال رسید، فرمود: «انک لعلی خلق عظیم»، آنگاه امر دین و مردم را به او واگذار کرد تا مردم را رهبری و تدبیر کند. سپس فرمود: «وما اتاکمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهَاکُمْ عَنْهُ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» (کلینی، بی‌تا، ص ۵۵۸).

اشکال و نظر مهدی حائری مبنی بر اینکه حکومت رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین علیه‌السلام ناشی از بیعت مردم و ضرورت‌های جامعه بوده، غیر قابل قبول است؛ زیرا اصل حکومت بر اساس بیعت و انتساب آیه مورد نظر به آن مخدوش است. در اینکه بیعت مردم منشأ مشروعیت حکومت پیامبر باشد، تردیدهایی جدی وجود دارد؛ زیرا این بیعت از لحاظ شرایط اجتماعی - سیاسی آن و حضور تعداد افراد حاضر در آن زمان و موضوع بیعت با مشروعیت‌بخشی آن، ناسازگار است. و آیه «لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجره» (فتح: ۱۸) راجع به بیعت رضوان است که در صلح حدیبیه به وقوع پیوست. ابن هشام در این باره می‌نویسد: نبی خدا ﷺ

پیکی به مکه فرستادند، ولی بازگشت وی به تأخیر افتاد و موجب انتشار شایعه کشته شدن او شد. در این شرایط، مسلمانان خود را در معرض توطئهٔ مشرکان دیدند و پیامبر اکرم ﷺ نیز به جنگ مصمم شدند. پس از آن اصحاب را به بیعت خواندند (ابن هشام، ۱۳۴۶ق، ص ۳۲۱).

با توجه به آنچه ذکر شد، اولاً، به نظر می‌رسد استشهاد به آیهٔ شریفه در بیعت برای به دست گرفتن قدرت از سوی پیامبر اکرم ﷺ به طور جدی قابل خدشه است؛ زیرا زمان این بیعت در سال ششم هجری قمری است، در حالی که نبی اکرم ﷺ مدت بیشتری رهبری جامعهٔ اسلامی را به عهده داشتند ثانیاً، تعداد افراد بیعت کننده کمتر از ۱۵۰۰ تن بوده، در حالی که تعداد مسلمانان در آن زمان بیشتر از این تعداد بوده است. و از همه مهم‌تر، موضوع بیعت در آیهٔ شریفه اعلام وفاداری و پایداری در جنگ بوده است نه اداره حکومت و زعامت سیاسی. (معرفت، ۱۳۷۷، ص ۸۴) و نیز بیعت‌های که پیامبر و ائمه با پاره‌ای از مردم داشتند نیز به قصد مشروع ساختن حکومت نبوده، بلکه برای فعلیت بخشیدن به حکومت‌هایشان بوده است (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ص ۳۰۱).

## ۲- دین ثابت و نیازهای متغیر انسان

بر مبنای این استدلال، دین به علت ثابت بودن، قابلیت تطبیق بر نیازهای متغیر بشر را ندارد، و ثبات دین، قابل انکار و زوال نیست. عبدالکریم سروش این اشکال را به تفکیک میان امور ذاتی و عرضی در دین اسلام پی‌گیری می‌کند. ایشان ذاتیات دین را همان مقاصد دین می‌داند که بازرگان آنها را هدف بعثت انبیا دانسته است؛ اما در نگاه او، امور عرضی به مجموعه چیزهایی اطلاق می‌شود که می‌توانستند به گونه‌ای دیگر باشند (سروش، ۱۳۷۷، ص ۱۸). به اعتقاد ایشان، دین‌داران باید امور ذاتی را، که لبّ و گوهر دین است، بگیرند و امور عرضی و غیر ثابت را فرو بگذارند. سروش می‌نویسد:

حوادثی که در تاریخ اسلام اتفاق افتاده‌اند، چه در عصر پیشوایان دینی و چه پس از آن، همه از عرضیات‌اند و می‌توانستند اتفاق نیفتند، و چون چنین‌اند، نمی‌توانند جزء اصول اعتقادات قرار گیرند (همان، ص ۶).

بر این اساس، از نظر سروش، «سیاست»، جزو عرضیات دین اسلام است؛ زیرا سیاسی بودن، که فخر مسلمانان است، نزد مسیحیان به معنای آلوده شدن دین به دنیا و در نتیجه، دور شدنش از خلوص مطلوب است (همان، ص ۶).

طبق این نظریه، بخش‌هایی از تاریخ اسلام و دانش‌های اسلامی، که به سیاست مربوط می‌شوند، در زمرهٔ عرضیات دین اسلام به‌شمار می‌روند. راه حل این مشکل آن است که دین از دخالت در امور دنیوی بشر، از جمله سیاست پرهیز کند و فقط به امور اخروی بپردازد (لاریجانی، ۱۳۷۶، ص ۵۲-۵۴).



مهدی حائری همین اشکال را به گونه‌ای دیگر مطرح کرده و معتقد است که تدبیر امور روزمره مردم و نظام اقتصادی و امنیتی از شاخه‌های عقل عملی و از موضوعات جزئی و متغیر به‌شمار می‌رود که پیوسته در حال نوسان و دگرگونی است؛ و این نوسانات و دگرگونی‌هایی که در موضوعات حسی و تجربی داریم اتفاق می‌افتد، قهراً وضع و نسبت آنها را با کلیات و فرامین وحی الهی متفاوت می‌سازد، و تشخیص صحیح موضوعات تجربی تنها به‌عهده مردم است، و تا آنها خوبی موضوعی را تشخیص ندهند احکام شرع فعلیت و حاکمیت نخواهد یافت و با وضع موجود انطباق پیدا نخواهد کرد (حائری یزدی، ۱۹۹۵، ص ۱۴۱).

### نقد و بررسی

در خصوص دیدگاه عبدالکریم سروش، که امور ذاتی و عرضی را در دین از هم تفکیک کرده است، این پرسش باقی می‌ماند که چگونه تشخیص ذاتی و عرضی دین ممکن است؟ اگر پاسخ داده شود که باید ذاتی و عرضی را براساس انتظارات دین‌داران فهمید، آنگاه باید گفت که انتظارات دین‌داران در هر دوره تغییر می‌کند، و حال آنکه بنا به گفته خود سروش، امر ذاتی «نیت شارع» است که قابل تغییر و تبدیل نیست.

اگر گفته شود که باید ذاتی و عرضی را با مراجعه به دین شناخت، آنگاه این پرسش پیش می‌آید که پیش از تفکیک ذاتی و عرضی، چگونه می‌توان به دین مراجعه کرد؟ چرا که بخش عرضی دین نمی‌تواند مرجع ما در فهم آن باشد. پس این استدلال مستلزم دور است، به این صورت که امر ذاتی را باید با مراجعه به دین شناخت، و برای شناخت دین هم باید به امر ذاتی دین رجوع کرد (فراتی، ۱۳۸۹، ص ۳۸).

### ۳- آخرت‌گرایی دین و دنیانگاری سیاست

مهدی بازرگان برای تفکیک دین از ساحت سیاست، با استفاده از دو مقدمه، سعی بر اثبات این نظریه داشته است: نخست اینکه حکومت به تدبیر و تعمیر این جهان می‌پردازد و نگاه آن آباد کردن و تأمین نیازهای مادی انسان‌هاست (بازرگان، ۱۳۷۷، ص ۱۲۸).

دوم اینکه دین و جوهر آن به سعادت اخروی آن می‌اندیشد، و دنیا اگر هم در متون دینی مطرح است از باب مقدمه آخرت است، و دین هیچ اصلاتی را برای دنیا قایل نیست (همان، ص ۱۲۸).

در نتیجه، غایت دین و حکومت قابل جمع نیست؛ زیرا سیاست امری عرفی، مدنی، عقلی و عملی است و انسان از آن نظر که موجودی اجتماعی است و حق زندگی دنیوی دارد، می‌تواند و باید حکومتی تشکیل دهد تا زندگی این جهانی خود را نظم و سامان بخشد. بازرگان می‌نویسد:

اگرچه در قرآن کریم و در مجموعه تعالیم دینی، دستورهای مختلفی در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، بهداشتی وجود دارد، لکن شعار سیاسی بالاترین شعار است و غایت تشریح این احکام نیز اخلاقی و الهی است، نه دنیایی. غایتی که برای شرب خمر، اقامه نماز در نظر می‌گیرد، همه غایت اخروی است (بازرگان، ۱۳۴۱، ص ۱۴۰).

بنابراین، غایات این احکام آخرت است و ارتباط با امور دنیوی ندارد.

### نقد و بررسی

در پاسخ به نگرش آخرت‌گرایی دین باید گفت: قرآن کریم، هم به اهداف این جهانی و هم به اهداف متعالی اخروی توجه کرده، و برخلاف کلام نویسنده، هدف نهایی احکام شریعت منحصر به امور معنوی نیست. برای نمونه، «حج» از خالص‌ترین عبادات اسلامی است، ولی با این حال، در این فریضه الهی، هم جنبه‌های دنیایی و اهدافی برای رشد و بهبود زندگی این جهانی مطرح شده است و هم کسب رضایت الهی. آیاتی که ناظر بر این دو بعد است چنین می‌فرماید: وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَ يُذَكِّرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِيعُوا أَلْبَائِسَ الْفَقِيرِ (حج: ۲۸ و ۲۹).

در این دو آیه، نه تنها غایت دنیایی و اخروی در کنار هم آمده، بلکه غایت دنیایی مقدم بر غایت اخروی بیان شده است. در عرصه اجتماع نیز یکی از اهداف ارسال پیامبران الهی، اقامه قسط است؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط» (حدید: ۲۵).

در آیات دیگر، خداوند ثمرات و برکاتی را برای ایمان آوردن مؤمنان در دنیا مطرح کرده است که بی‌تفاوتی و بی‌توجهی دین به دنیا را مورد تردید قرار می‌دهد:

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (اعراف: ۹۶).

با توجه به این آیات، شایسته است که به اهداف رسالت و بعثت انبیا در سه دسته طولی توجه کنیم: ۱. اهداف مقدماتی؛ ۲. اهداف متوسط؛ ۳. اهداف نهایی.

امام خمینی ره با توجه به این تقسیم‌بندی، معتقد است که هدف نهایی و غایی انبیا حکمرانی بر مردم نبوده، بلکه هدف و مقصد نهایی آنها شناساندن راه و رساندن جامعه بشری به کمال مطلوب، یعنی «معرفت الله» است، و حکومت بسان ابزاری برای رسیدن به این غایت بزرگ تلقی می‌شود. این هدف نهایی، مطلوبیت ذاتی دارد و نمی‌توان بالاتر از آن هدفی را برای رسالت و بعثت پیامبران الهی تصور کرد، و سایر اهداف در راستای رسیدن به این هدف نهایی تفسیر می‌شوند (موسوی خمینی، ۱۳۸۴، ص ۸۷).

اما در طول هدف نهایی رسالت انبیاء، اهداف متوسطی را می‌توان در نظر گرفت که برای دستیابی به هدف نهایی، ضروری و لازم هستند و بدون آنها رسیدن به کمال الهی غیر ممکن است.

#### ۴- نفی سیاست در بینش رهبران دینی

مهدی بازرگان با نگاهی به تاریخ و عمل پیامبران، از جمله حضرت موسی علیه السلام و حضرت ابراهیم علیه السلام، چنین نتیجه می‌گیرد که پیامبران الهی به دنبال حکومت و تشکیل آن نبودند و به پادشاهی حاکمان کاری نداشتند، و تشکیل حکومت توسط برخی از پیامبران الهی امری استثنایی است (بازرگان، ۱۳۷۷، ص ۲۶).

برخی کلام امیرالمؤمنین علیه السلام را مصدر نوعی تفکیک بین دین و حکومت دینی می‌دانند (حائری یزدی، ۱۹۹۵، ص ۱۲۸). آنان به قسمتی از خطبهٔ چهلیم *نهج البلاغه* استناد می‌کنند که حضرت می‌فرماید: «وَأَنَّهُ لَا بَدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ، يَعْمَلُ فِي أَمْرِهِ الْمُؤْمِنُ، وَ يَسْتَمْتَعُ فِيهَا الْكَافِرُ» (سید رضی، ۱۳۷۷، خ ۴۰).

عبارت «لابد للناس» بیانگر اصل ضرورت طبیعی همزیستی مسالمت‌آمیز است. همچنین این اصل تنها عامل تعیین‌کننده امیر یا قوهٔ اجرایی است که هم بینش و هم توان تدبیر امور مملکتی را داراست و از عهدهٔ حفظ و حراست از مرزهای جغرافیایی آن برمی‌آید، هرچند شخصاً از امتیازات اخلاقی و دینی، تا آنجا که دخلی در تدبیر امور کشورداری او نداشته باشد، بهره‌مند نباشد؛ و این خود دلیل شرعی بر جدایی دین از حکومت است (حائری یزدی، ۱۹۹۵، ص ۱۲۸).

مهدی حائری معتقد است که وجود حکم حکومتی در اندیشهٔ سیاسی اسلام، نشانهٔ جدایی دین از حکومت است. وی معتقد است که احکام ولایی، یا احکام حکومتی شاهد قاطعی بر جدایی سیاست از دیانت است؛ زیرا زیاد اتفاق می‌افتد که حکومت نیاز شدیدی به جعل موضع قانونی پیدا می‌کند که منابع آن به هیچ وجه، در کتاب و سنت نیست. در اینجا، حکومت وقت حاکم است، نه دین. و اگر این موارد را به‌عنوان موجبهٔ جزئیه قبول کنیم، لاجرم نتیجهٔ آن، این امری قطعی خواهد بود که موجبهٔ جزئیه نقیض سالبهٔ کلیه است؛ یعنی این سلب کلی که «هرگز دین از سیاست جدا نیست» باطل خواهد بود (همان، ص ۱۴۱).

مهدی بازرگان نیز این سخن امیرالمؤمنین علیه السلام را ناظر بر جدایی ساحت دین از سیاست می‌داند و معتقد است که حکومت لزوماً دینی نیست (بازرگان، ۱۳۷۷، ص ۱۱۹).

#### نقد و بررسی

باتوجه به روایت منقول از حضرت علی علیه السلام، این مطلب مشخص می‌شود که کلام حضرت در جواب اعتراض خوارج است که پس از روشن شدن آثار شوم حکمیت، به امیرالمؤمنین علیه السلام متعرض شدند که علی علیه السلام باید توبه کند؛ زیرا حکمیت غیر خدا را پذیرفته و پذیرش حکم غیر خدا نارواست، و به آیهٔ شریفهٔ «إِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ» تمسک

جستند. حضرت ضمن تأیید مضمون آیه مبارکه، به مغالطه خوارج اشاره کرده، فرمودند: «نعم، آنه لاحکم الا لله ولكن هؤلاء يقولون: لا امره الا لله، وانه لا ید للناس من امیر برّ او فاجر» (سید رضی، ۱۳۷۷، خ ۴۰)؛ یعنی جهان نیازمند رهبر است.

در نتیجه، این روایت تنها بر ضرورت وجود امیر و حاکم در میان مردم تأکید می‌کند؛ اما به این‌که این امیر لباس امارت را به حق بر تن کرده است یا خیر، اشاره‌ای ندارد. آیا اگر کسی با براندازی به حکومت رسید ولی در ادامه، به گونه مطلوب به اداره امور، ایجاد امنیت و تقویت ضعیف و استراحت نیکوکار و عقوبت بدکار پرداخت، حکومت وی مشروع می‌شود؟ هرگز! چنین حکومتی نیز با مبنای نویسنده ناسازگار و نامشروع است (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ص ۱۸۴).

در باب وجود حکم حکومتی در شریعت نیز باید بگوییم که بین حکم بر اساس رهنمود شرع و حکم شرع، تفاوت می‌گذاریم. گرچه در بعضی از دیدگاه‌ها، حکم کردن حاکم شرع، شرعی است، اما تک‌تک احکام آن برخاسته از مصالح واقعی شرعی نیست و بر مبنای مصلحت‌سنجی ولی امر یا دستگاه‌های تابع وی است. از این رو، در ماهیت عصیان اوامر حکومتی و تفاوت آن با احکام شرعی، دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. بدین روی، اگر مقصود از «عدم جدایی دین از سیاست» آن باشد که یکایک احکام حکومتی برخاسته از مصالح واقعی نفس‌الامری است، مطلب درستی نیست و با استدلال مستشکل قابل رد است؛ ولی اگر مقصود آن است که در دین علاوه بر اصول کلی، راهکارهایی نیز در موارد مختلف و بر حسب مقتضیات زمان قرار داده شده، این مطلب صحیح است و با بیان پیش‌گفته تناقض ندارد (طباطبایی، ۱۹۹۸، ج ۱۶، ص ۲۷۶).

### رویکرد «پیوند دین با سیاست و حکومت»

از اندیشمندان معاصر، که بیشترین تلاش عملی و نظری را در زمینه تلفیق دین و سیاست انجام داد، امام خمینی ره معمار کبیر جمهوری اسلامی ایران، بود. ایشان اسلام را دینی جامع و متکفل پاسخ به همه نیازهای بشری در تمام اعصار و ازمان می‌داند که روح آن تسلیم شدن در برابر اراده حق و حاکمیت بخشیدن به احکام خداست، و حفاظت از این دین در رأس تمام واجبات الهی قرار دارد و همه پیامبران خدا برای آن جان فشانی کرده‌اند. دین در این نگاه، دارای دو بعد مادی و معنوی است که سیاست در بطن آن قرار دارد. امام خمینی ره به صراحت می‌گوید:

«ادیان توحیدی آمده‌اند برای اینکه هر دو طرف قضیه را نگاه بکنند، به ویژه اسلام که از همه ادیان بیشتر در این معنا پافشاری دارد که همه احکامش یک احکام مخلوط به سیاست است، حش مخلوط به سیاست است، زکاتش سیاست است، خمسش برای اداره مملکت است» (موسوی خمینی، ۱۳۸۴، ج ۱۳، ص ۴۳۲).

در نگاه/ام خمینی<sup>ع</sup> اسلام دین سیاست است و رابطه دین اسلام و سیاست عمیق و ریشه‌ای است؛ زیرا اسلام در ارتباط با سیاست، قدرت، حکومت، عدالت، آزادی و نحوه ارتباط آنها با یکدیگر چارچوبی کارآمد و دستوراتی را صادر کرده است که می‌تواند جامعه ایده‌آل و نظام کارایی را به‌نمایش بگذارد(همان، ص ۴۳۳).

ایشان معتقد است: روایاتی که در سیاست وارد شده در عبادات وارد نشده است؛ زیرا اسلام دین سیاست است، و سیاست بخشی از دین است. شاهد بر این ادعا، سخنان و فرمایشهای رسول خدا<sup>ص</sup> و دستوره‌های امیرالمؤمنین<sup>ع</sup> است. ایشان می‌فرماید: «اسلام دین سیاست است؛ دینی است که در احکام او، در مواقف او، سیاست به وضوح دیده می‌شود»(موسوی خمینی، ۱۳۸۴، ج ۹، ص ۴۳۳-۴۳۴).

یکی از پیش‌گامان جریان همسویی دین و سیاست در جهان عرب، حسن البنا است. وی مدافع سرسخت مقوله جمع میان دین و سیاست و مخالف سازش‌ناپذیر «سکولاریسم» است. به‌نظر او، اسلام مقوله‌ای جدا از سیاست، اجتماع، حقوق، قضاوت، اقتصاد، جنگ و جهاد نیست. اسلام، هم عقیده و عبادت و هم ملت و ملیت، هم مادی و هم معنوی، هم دنیا و آخرت، هم سیاست و هم اخلاق، هم جنگ و صلح و هم کتاب و شمشیر است. حسن البنا در مقابل کسانی معتقدند اسلام دینی جدا از سیاست است، اظهار می‌دارد: اگر اسلام مقوله‌ای معطوف به سیاست و جامعه نیست، پس چیست؟ به‌نظر او، تحدید اسلام به امور فردی و معنوی و تجرید آن از شئون اجتماعی، نکته‌ای است که واقعیت تاریخی جامعه اسلامی در صدر اسلام و منابع موثق دینی آنرا تأیید نمی‌کند. این اندیشه که اسلام را صرفاً دینی محصور در عبادات و معنویات فرض می‌کند، و آن را از هرگونه پرداختن به امور اجتماعی پاک قلمداد می‌نماید، برداشتی غلط، تحریف‌شده و ناقص از شریعت اسلامی است که تنها برخی بر اساس فهم کوتاه‌بینانه و اغراض خصمانه خود، آن را به شریعت اسلامی منتسب می‌کنند. دین اسلام برخلاف مسیحیت و سایر ایدئولوژی‌های نوین، ناظر بر سیاست و اجتماع و در واقع، خواهان بازسازی و تدبیر جامعه بر اساس قواعد دینی است. او در این باره می‌نویسد: ما مقرر نیستیم که سیاست که بخشی از دین، و اسلام در بردارنده حاکم و محکوم است. در تعالیم اسلامی، اینکه آنچه را متعلق به قیصر است به قیصر، و آنچه را از آن خداست به خدا وا گذاریم مطرح نیست، بلکه در آموزه‌های دین، قیصر و آنچه مربوط به اوست، همه از خداوند قهار است.(البنا، ۱۹۸۳، ص ۱۴۳).

به نظر حسن البنا، کسانی که اسلام را محدود به امور معنوی و روحی، و سیاست را از دایره شمول آن خارج می‌کنند، به خود و اسلام جفا می‌کنند. این ادعا که اسلام دینی سیاسی و اجتماعی است، برداشت شخصی، خودسرانه و هوسناک از شریعت نیست، بلکه فهمی مستند و متکی به کتاب خدا، سیره رسول الله<sup>ص</sup> و تجربه عملی مسلمانان در صدر اسلام است. این فهم در اثبات حقانیت خود، به کتاب خدا، سنت رسول الله<sup>ص</sup> و سیره سلف صالح در صدر اسلام ارجاع می‌دهد و کتاب خدا اساس و پایه، سنت رسول اکرم<sup>ص</sup> شارح، و سیره سلف صالح نمونه عینی و صورت آرمانی آن است.(همان، ص ۱۸).

## ادله پیوند دین و سیاست

صاحبان این اندیشه مدعی هستند که دین و حکومت به هم درآمیخته‌اند، و آنچه برای اداره حکومت مطلوب، نیاز است - از خطامشی‌های کلی، اصول، اهداف، برنامه‌ریزی، انتخاب مجری عالی حکومت و شکل و ساختار حکومت - در مجموعه متون دینی به ودیعت گذاشته شده است. دلایل این گروه در ذیل بررسی می‌شود:

### ۱- جهان‌شمولی و خاتمیت دین

دینی که ما داعیه‌دار آن هستیم جهان‌شمول و هردو جهانی است؛ به این معنا که اسلام دربر گیرنده همه نیازهای مادی، معنوی، اجتماعی، فردی، سیاسی، اجتماعی و مانند آن برای بشر است. این حقیقتی است که هم آیات متعدد قرآن کریم بر آن دلالت دارد و هم سنت نبوی بر آن تصریح می‌کند. آیات فرازمانی و فرامکانی قرآن کریم را به اجمال مرور می‌کنیم:

«قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا» (اعراف: ۱۵۸). یا در آیات دیگر، شریعت اسلام و پیامبر او راه حجت، مندر و شاهد برای همه دوران‌ها و همه زمان‌ها معرفی می‌کند: «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا» (فرقان: ۱).

با توجه به مفهوم «عالمین»، فرامکانی و فرازمانی بودن رسالت رسول خدا ﷺ و قرآن کریم روشن می‌شود. راعب اصفهانی در معنای «عالم» می‌نویسد: هر نوعی از انواع این فلک را نیز عالم گویند؛ مثل عالم انسان، عالم آب ... جمع آن بر نحو جمع سالم به این جهت است که از جمله عالم‌ها، عالم انسان است و او را غلبه داده‌اند. (اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۷۸).

توجه به آیات شریفه نشان می‌دهد که این کتاب شریف، علوم، روش‌ها و ساختارهای مطلوب را ارائه می‌دهد و در این زمینه آیاتی وجود دارد که بررسی اجمالی آنها مطلوب به نظر می‌رسد: «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ» (نحل: ۸۹).

قبل از طرح دیدگاه‌های مختلف و استدلال به آیات، توجه به بعضی از روایات ذیل آیه لازم است: امام صادق (ع) می‌فرماید:

«ما من امر یختلف فیہ اثنان الا و له اصل فی کتاب الله - عز و جل - و لکن لاتبلغه عقول الرجال» (کلینی، بی‌تا، ج ۴ ص ۴۵).

برخی بر این باورند که عبارت‌هایی مانند «کل شیء»، «مَا قَرَأْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» (انعام: ۳۶) و یا در آیه شریفه که می‌فرماید: «وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً نَبَاتٍ مُّبِينًا لِّقَوْمٍ يُعْلَمُونَ» (انعام: ۵۹) قرآن کریم را مشتمل بر همه چیز دانسته است. یکی از این عرصه‌ها که قرآن دربر دارد عرصه سیاست و حکومت است. پس آنچه را در این حوزه نیاز است، می‌توان از قرآن کریم دریافت کرد. غزالی بر این باور است که دریای معرفت الله و قرآن کریم بسیار وسیع است؛

همه علوم به حساب آمده و یا نیامده ریشه در این دریا دارد (غزالی، ۱۳۷۸، ص ۲۱۲)؛ زیرا فرموده است: «قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا» (کهف: ۱۰۹).  
 مرحوم علامه طباطبائی نیز می‌نویسد: «در قرآن مجید، نسبت به هر آنچه سعادت دنیایی و آخرتی انسان متوقف بر معرفت آن است کوتاهی نشده است. خدای تعالی در جای دیگر می‌فرماید: «و نزلنا عليك الكتاب تبياناً لكل شيء» (طباطبائی، ۱۹۸۸، ج ۱۷، ص ۱۲۳).

## ۲- ولایت و حکومت؛ جزء متمم دین و رسالت

به لحاظ تاریخی و از منظر شیعه، وصایت امیرمؤمنان علیه السلام انکارناپذیر است و شواهد و نقل‌های تاریخی متواتری در این باره وجود دارد که در کتاب‌های متعددی جمع‌آوری شده است. آنچه می‌تواند در اینجا مطمح‌نظر قرار گیرد، وابستگی نصب جانشین و محتوای رسالت است. طبق آیات قرآن کریم، ولایت و جانشینی امیرمؤمنان مکمل دین و بلکه محور رسالت است. در این باره، به دو آیه قبل و بعد از واقعه غدیر خم اشاره می‌کنیم:

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (مائده: ۶۷) و پس از نصب و اعلام خلافت امام علی علیه السلام این آیه نازل گردید:  
 «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا» (مائده: ۳).

علامه طباطبائی در شرح و تفسیر این آیه شریفه معتقد است: خلاصه معنای آیه این است که امروز که کافران از دین شما مأیوس گشتند، من تمام معارف را برای شما کامل گردانیدم. با واجب کردن ولایت، نعمت خود را بر شما کامل کردم، که همان ولایتی است که اداره امور دینی و تدبیر آن است. پس نبوت مادام که نصب ولایت امر بعد از نبی صورت نگیرد، ناقص است (طباطبائی، ۱۹۸۸ ج ۱۷، ص ۸۷).

در هر صورت، آیه شریفه ولایت بر اساس برداشت مشهور شیعه، که بر ولایت سیاسی نیز دلالت دارد، با ضمیمه آیات یاد شده، نشانگر آن است که این نصب وصایت جزو دین بوده و دین مشتمل بر حکومت است. البته این دلیل تنها بر اشمال فی الجمله دین بر حکومت- که تجلی آن در اینجا نصب رهبری جامعه اسلامی است- دلالت دارد، ولی بر اینکه آیا شکل و ساختار و جزئیات لازم در حکومت در عصرهای بعدی در دین به ودیعت گذاشته شده است یا نه، دلالتی ندارد.

## ۳- ملازمه خطابات عمومی قرآن با حکومت دینی

یکی از دلایل مهم و استوار پیوند دین و سیاست، توجه به لوازم آیاتی است که وظایفی را به عهده جامعه گذارده است. روشن است که اگر به دید فلسفی بنگریم جامعه هویتی جدای از تک تک افراد ندارد، ولی نزد اندیشمندان، هویت جداگانه‌ای نیز دارد. قرآن کریم واجبات و تکالیفی را بردوش جامعه نهاده که امت اسلامی مخاطب آنهاست،

و بعضی از آن تکالیف را در آیات می‌توان یافت: «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَفْتُلُونَكُمْ وَ لَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ» (بقره: ۱۹۰) و یا می‌فرماید: «وَلَا تَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّه يُدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» (آل عمران: ۱۰۴).

آیت الله منتظری در این باره می‌نویسد: ما تکالیفی داریم که مخاطب آن جامعه است، و با لحاظ مصالح جامعه صادر شده، و اجرای آن ناچار متوقف بر وجود عده‌ای است که برای آن کار محض بوده و قدرت تمرکز داشته باشند. بنابراین، جامعه اسلامی باید دولت مقتدری را تشکیل دهد و این مهم را بدان واگذارند» (منتظری، بی‌تا، ص ۶۷).

با توجه به این آیات و صراحت‌های بی‌شمار سنت نبوی، حکومت در جامعه اسلامی امری الزامی و انکارناپذیر است، و از این نظر، توجه دین به موضوع سیاست و حتی به طور خاص، حکومت را می‌رساند، و در غیر این صورت، این دستورات قرآنی، از جمله اجرای احکام اسلام و اجرای عدالت و مساوات تحقق پیدا نخواهد کرد، مگر اینکه حکومتی شکل گیرد.

#### ۴- وجود احکام خاص و نهادهای ویژه در اسلام

احکام خاص در قرآن کریم، مانند دیات، قصاص، حدود و به‌طور کلی، احکام و دستورات جزایی و قضایی بدون یک ساختار قدرتمند حکومتی قابل اجرا نیست. در حقیقت، لازمه اجرای این احکام وجود حکومت است. از سوی دیگر، وجود نهادهایی ناظر مثل امر به معروف و نهی از منکر و تشویق مسلمانان به آمادگی نظامی و دفاعی در برابر دشمنان و جهاد با کافران و مشرکان زمینه‌ساز ایجاد حکومت است که زمامداران آن آگاه به این امور بوده و از طریق فرایند یک حاکمیت قوی، زمینه اجرای این احکام را فراهم سازند.

دینی که به این امور پرداخته است، نه تنها در سیاست و حکومت مداخله کرده، بلکه خود، جزئیات لازم را ذکر نموده است و در نتیجه، حداکثر توجه لازم در حوزه حکومت از سوی دین تأمین می‌شود.

بنابراین، اجرای این دستورات و فرامین، که از تباط و وثیقی با سعادت و کمال انسان دارد، در گرو سازوکاری بسیار منظم و منسجم به نام «حکومت» است، و این دلیلی بسیار مهم و اساسی برای نیاز به حکومت در اسلام است.

افزون بر این، برخی آیات هدف بعثت انبیا را اجرای عدالت و برقراری مساوات در جامعه بشری می‌داند، و در آیات متعدد، به هدف ارسال رسل و انزال کتب اشاره کرده است؛ از جمله این آیه شریفه: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ» (حدید: ۲۵).

این آیه و آیات دیگر غایت اجتماعی ارسال رسل را اقامه قسط می‌دانند، و اصطلاحاتی مانند «بینات»، «کتاب»، «میزان»، و در نهایت، «حدید»، که در آیات متعدد قرآن کریم آمده، همه مجموعه منسجمی را برای اداره حکومت فراهم ساخته است.



امام خمینی<sup>ره</sup> در توجیه استدلال به این آیه، بر این باور است که تمام انبیا، از آدم تا خاتم، بر این هدف اصرار می‌کردند که جامعه بشری را اصلاح کنند و برای این هدف، از خودشان می‌گذشتند. و چه بسا غایت بعثت تمام انبیا اجرای عدالت در میان مردم و رفع ظلم از جامعه بشری بوده است (موسوی خمینی، ۱۳۸۴، ج ۱۹، ص ۲۵).

## نتیجه‌گیری

در پاسخ به این پرسش که آیا سرشت و ماهیت حکومت نبوی دینی است یا عرفی، دو دیدگاه مهم وجود دارد. بسیاری از مسلمانان، تشکیل حکومت به دست پیامبر اکرم<sup>ص</sup> را جزئی از رسالت ایشان و در امتداد آن تفسیر می‌کنند و بدین‌سان، بر دینی بودن حکومت ایشان صحه می‌گذارند. این در حالی است که برخی در دینی بودن حکومت تردید داشته و به پیوند ذاتی دین و سیاست در عصر پس از رسول اکرم<sup>ص</sup> قایل نیستند، و ملازمه‌ای میان دین و سیاست نمی‌بینند و بدین‌سان، حتی دولت پیامبر را در مدینه عرفی می‌دانند. استدلال‌های عمده این گروه عمدتاً تناقض‌ناهماهنگ هستند و با برخی از نصوص دینی در تعارض قرار دارند.

تحقیق اجمالی در منابع دینی، مانند قرآن کریم و سنت نبوی و سخنان اندیشمندان اسلامی نسبت به ماهیت حکومت، این نتایج حاصل گردید:

۱. دینی که ما داعیه‌دار آن هستیم جهان‌شمول و هردو جهانی است؛ به این معنا که دین اسلام دربر گیرنده همه نیازهای مادی، معنوی، اجتماعی، فردی، سیاسی، اجتماعی و مانند آن برای بشر است.

۲. برخی خطابات و دستورات دینی، از جمله قرآن کریم و دستورهای نبوی حاکی از ملازمه و وثیق بین این خطابات و حکومت دینی است، به گونه‌ای که این مستندات وظایف و تکالیفی را به‌عهده جامعه می‌گذارد که بدون تشکیل حکومت دینی به سرانجام نمی‌رسد.

۳. احکام خاص در قرآن کریم، مانند دیات، قصاص، حدود و به‌طور کلی، احکام و دستورهای جزایی و قضایی، بدون یک ساختار قدرتمند حکومتی قابل اجرا نیست.

۴. تحدید اسلام به امور فردی و معنوی و تجرید آن از شئون اجتماعی، نکته‌ای است که واقعیت تاریخی جامعه اسلامی در صدر اسلام و منابع موثق دینی آن‌را تأیید نمی‌کنند.

بنابراین، حکومت نبوی دارای ماهیت دینی و الهی است و سیاست و حکمرانی جزء جداناپذیر رسالت به حساب می‌آید.

## منابع

- نهج البلاغه، ۱۳۷۷، ترجمه محمددشتی قم، هجرت.
- ابن هشام، عبدالملک، ۱۳۴۶ق، *السیرة النبویة*، قاهره، دار احیاء التراث العربی.
- بازرگان؛ مهدی، ۱۳۷۷، *آخرت و خدا هدف بعثت انبیا*، تهران، کیهان.
- ، ۱۳۴۱، *مرز میان دین و امور اجتماعی*، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- البلعید، الصادق، ۱۹۹۸ق، *القرآن و التشريع*، تونس، مرکز النشر الجامعی.
- البناء حسن، ۱۹۸۳م؛ مذاکرات، *الدعوة والداعیه*، بیروت، المکتب الاسلامی.
- حائری یزدی، مهدی، ۱۹۹۵، *حکمت و حکومت*، انگلستان، شادی.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ق، *المفردات فی غریب القرآن*، بیروت، دارالعلم.
- سروش، عبد الکریم، ۱۳۷۶، *مدار و مدیریت*، تهران، مؤسسه فرهنگی صراط.
- ، ۱۳۷۷، «ذاتی و عرضی در دین»، *کیان*، خرداد و تیر.
- طباطبایی، سید محمد حسین، ۱۹۹۸م، *المیزان*، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- طبرسی، فضل بن حسن، بی تا، *مجمع البیان*، تهران، فراهانی.
- عامری، ابوالحسن، ۱۳۶۷، *الاعلام بمناقب الاسلام*، تصحیح احمد عبدالحمید غراب، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- عبدالرازق، علی، ۱۳۸۲، *اسلام و مبانی قدرت*، ترجمه امیر رضایی، تهران، قصیده سرا.
- غزالی، محمد، ۱۳۷۸، *سیره آموزی*، ترجمه اصغر محمدی، تهران، فرهنگ اسلامی.
- فراتی، عبدالوهاب، ۱۳۸۹، *در سنامه سیره سیاسی نبوی*، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- قاضی زاده، کاظم، ۱۳۸۴، *سیاست و حکومت در قرآن*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اسلامی.
- کلینی، محمد بن یعقوب، بی تا، *الاصول من الکافی*، تهران، مطبعه الحیدری.
- لاریجانی، صادق، ۱۳۷۶، «دین و دنیا»، *حکومت اسلامی*، سال دوم، ش ۴، زمستان.
- مصباح، محمدتقی، ۱۳۹۱، *حقوق و سیاست در قرآن*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- معرفت، محمدهادی، ۱۳۷۷، *ولایت فقیه*، قم، التمهید.
- منتظری، حسینعلی، بی تا، *البدر الظاهر* (تقریرات درس آیت الله بروجردی)، بی جا.
- موسوی خمینی، سید روح الله، ۱۳۸۴، *صحیفه امام*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.